

"حفظ نظام با چنگ و دندان!"

شهباز نفعی

snakh@live.com

حکومت اسلامی با همه پرسى ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ پا گرفت. می گویم "حکومت" و نه "جمهوری" زیرا از همان آغاز، ساختار حکومت و تمرکز قدرت در آن هیچ شباهتی به هیچیک از انواع جمهوری های شناخته شده، حتی انواع متعدد استبدادی آن نداشت و اطلاق "جمهوری" بر آن را تنها می توان یکی از فریبکاری ها و دروغ گویی هایی دانست که آیت الله خمینی در آن نهایت مهارت و استادی را داشت.

در فضای هیجان زده و هیستریک پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، که معدود صداهایی که نشانی از خرد داشتند در هیاهوی دغلبازی و هوچی گری - که نام انقلابی گری به خود گرفته بود - گم می شدند، "جمهوری اسلامی" که هیچکس نمی دانست چگونه چیزی است با بیش از ۹۸ درصد رأی موافق موجودیت یافت. حتی اگر انواع تقلّب - از جمله نوع پرسش همه پرسى: "جمهوری اسلامی آری یا نه؟" - و فضای اختناق حاکم بر روزهای پس از انقلاب که به مصداق "برعکس نهند نام زنگی کافور" بهار آزادی نام گرفته بود را نیز به عنوان عامل منفی در میزان آراء دخالت داده شود و از "آری" ها کسر گردد، باز باید پذیرفت که اکثریت قاطعی از مردم به حکومت پیشنهادی آیت الله خمینی "آری" گفتند.

بر مبنای این پشتیبانی اکثریت قاطع مردم، منطقی آیت الله خمینی می بایست از اعتماد به نفس بالایی برخوردار می بود و نیازی به این نمی دید که با ترغیب و دغلبازی و دروغ گویی بکوشد به زعم خود میخ قدرت خود را چنان محکم بکوبد که هیچ چیز و هیچ کس نتواند آنرا سست کند و از جا درآورد. شوربختانه واقعیت با این انتظار منطقی بسیار متفاوت بود و نظام نوپا از همان گام های نخست کوشید با زیرپا گذاشتن اصول مسلّم اخلاقی - که بر بسیاری از آنها در اسلام هم تأکید شده - جای پای خود را در قبضه کردن هرچه بیشتر قدرت، با سلب حقوق و آزادی های اساسی مردم، محکم و محکم تر کند.

یک نمونه از این زیرپا گذاشتن اصول اخلاقی را می توان در قید "الی الابد" در قانون اساسی حکومت یافت که در عین ابلهانه بودن، تناقضی آشکار نیز با گفته های پیشین خمینی داشت. استدلالی که خمینی برای عدم مشروعیت نظام شاهنشاهی می کرد (نقل به مضمون) این بود که: به فرض که پدران

ما آن نظام را برای خود برگزیده باشند، حق این را نداشته اند که برای نسل های پس از خود تصمیم بگیرند. کسی که تصمیم گیری نسل پیشین برای یک یا دو نسل بعد را رد می کرد، کمتر از یک سال پس از آن استدلال، با قید "الی الابد" در قانون اساسی دستپخت خود، در یک تناقض آشکار عملا همه ی نسل های آینده را از تصمیم گیری برای نوع حکومت خود محروم کرد!

آیت الله خمینی دستی در فلسفه داشت و به این اعتبار با اصول ابتدایی و دودوتا چهارتای منطق بیگانه نبود. بنابراین، توسلش به قید مسخره ای چون "الی الابد" را جز به این نمی توان تعبیر کرد که در مورد ماندگاری نظامی که بنیانگزاری کرده بود اعتماد به نفس و اطمینان کمی داشت و در نتیجه در بزنگاه های انتخاب بین "کاهش نگرانی" و "رعایت اصول منطق" ناگزیر اولی را بر می گزید.

تنها در قانون اساسی نیست که می توان نشانه های دلنگرانی آیت الله خمینی را از احتمال سقوط نظامش دید. این موضوع و عدم اعتماد به نفس ناشی از آن، در جای جای تصمیم گیری های سیاسی سرنوشت ساز او دیده می شود. یک نمونه آن، ادامه بیهوده و پرتلفات و جنایتکارانه جنگ پس از بیرون راندن دشمن متجاوز از خاک ایران بود که به بهای عدم دریافت غرامت جنگی و صدها هزار کشته و معلول و اسیر تمام شد. نمونه دیگر دست باز و بی پروایی او در اعدام و کشتار بود تا به زعم خود با وحشت آفرینی نظام را سرپا نگهدارد.

با این همه، خمینی به ادامه پرتلفات جنگ و کشتار بی پروای مخالفان بسنده نکرد و هنوز چند سالی بیشتر از برپایی حکومتش نگذشته بود که گفت: «حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است... حاکم می تواند مساجد را در مواقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد در صورتی که رفع بدون تخریب نشود خراب کند. حکومت می تواند قراردادهای شرعی خود را که با مردم بسته در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند و می تواند هر امری را چه عبادی یا غیر عبادی که جریان آن مخالف اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند.» (صحیفه نور، جلد ۲۰، ص ۱۷۰).

آیت الله خمینی برای حفظ نظام تنها به تجویز لغو نماز و روزه و حج، تعطیل مساجد و نقض قرارداد با مردم بسنده نکرد: «برای حفظ اسلام و حفظ نفوس مسلمین جاسوسی واجب است. دروغ گفتن هم واجب است.» (صحیفه امام، جلد ۱۵، ص ۱۱۶).

نظر سیدعلی خامنه ای نیز کم و بیش همان نظر آیت الله خمینی است: «حفظ نظام اسلامی از واجبات و تکالیف فقهی و شرعی است. حفظ این نظام در مواردی ممکن است چند واجب دیگر را که کم اهمیت ترند نادیده بگیرد».

اما این نظرات حرف آخر نیستند زیرا در میان فقها و باورندگان به اسلام کسانی هستند که با خمینی و اصحابش اختلاف نظر دارند. نمونه بارز این اختلاف نظر، آیت الله منتظری است که با آنکه چندین سال 'فقیه عالیقدر و امید امت و امام' بود، با پشت پازدن به قدرت و تحمل این که خمینی او را از جانشینی خود خلع کند و "ساده لوح" اش بخواند با صراحت فتوا داد: «اینکه می گویند حفظ نظام واجب است یا از اوجب واجبات است، خود نظام مقدمه ای است برای اجرای دستورات اسلام. عالم حاکم (ولی فقیه) باید دستورات خدا و پیغمبر را اجرا کند و اینطور نیست که اختیار داشته باشد هرکاری می خواهد بکند. به اعتبار حدیث ثقلین پیغمبر خدا هم فقط دستورات خدا را اجرا می کرد و ولایت و اختیار مطلقه نداشته است».

معمار نامراد اصلاحات، سعید حجاریان نیز از کسانی است که نه تنها با نظر خمینی در مورد اوجب واجبات بودن حفظ نظام اسلامی موافق نیست، بلکه به عکس آن باور دارد. او در مصاحبه ای با خبرگزاری فارس در تاریخ ۷ آبان ۱۳۸۵ می گوید: «به بیان فارابی، اسقاط "دولت ایدئولوژیک" از اوجب واجبات است، ولو آنکه نام "دولت دینی" را یدک بکشد».

تارنمای "جرس" (جنبش راه سبز) در تاریخ ۲۳ تیرماه ۱۳۸۹، در مطلبی با عنوان "افترا و دروغ برای حفظ نظام، اوجب واجبات است" می نویسد: «در مکتب آقای خامنه ای و منصوبانش هدف وسیله را توجیه می کند. حفظ نظام اوجب واجبات است. حال اگر نظام جز با دروغ و افترا حفظ نشود چه باید کرد؟ مرحوم ماکیاولی می گوید: دروغ و افترا و ریختن آبرو و قتل نفس برای حفظ نظام هیچ اشکالی ندارد، بلکه لازم و واجب است. راستی بدا به حال نظامی که بخواهد با دروغ و افترا به مخالفان خودش را حفظ کند. چنین نظامی سقوط کرده است. نیازی به ساقط کردن ندارد».

چهار روز بعد، ۲۷ تیرماه ۱۳۸۹، در همان تارنمای جرس، نویسنده ای بنام "مهرداد نصرتی" بحث را بیشتر می گشاید و می نویسد: «در صورت پذیرفتن حکم و قائل شدن به آنکه حفظ نظام اوجب واجبات است می پرسیم چنانچه روزی حفظ نظام با حفظ دین تزامم یافت چه؟ آیا کدام اوجب واجبات است؟ یعنی اگر حفظ نظام اسلامی در برهه ای فرضی با بقای دین خدا تزامم یافت، باز هم این حکم ساری خواهد بود؟ یعنی باید اجازه داد به قیمت حفظ یک نظام دین خدا نیست و نابود و یا دچار خسران

جبران ناپذیر گردد؟ اگر در یک شرایط فرضی تنها شرط بقای نظام اسلامی، نابود کردن مجموع منابع دین مثل قرآن و سنت و... بطور کلی شد؟ و یا تنها شرط بقای نظام، دروغ بستن بر پیغمبر گشت؟ و هزاران احتمال دیگر... لازم است تا به قیمت از دست رفتن ماحصل زحمات، خون دل ها و خون های بزرگانی از ۱۴۰۰ سال پیش تاکنون، بلکه از زمان هبوط آدم (ع) بر زمین تا امروز، یک حکومت را حفظ کرد؟ آن هم حکومتی که به اعتراف مجریان آن از اجرای بسیاری از احکام الهی عاجز بوده است؟».

در عین تأیید مضمون اظهار نظر و پرسش های نویسندگان جرس، به نظر می آید که اینان یا آنچه را که آیت الله خمینی درباره شرایط حفظ نظام نوشته خوانده اند و یا بنابر مصلحت تجاهل العارف می کنند. مگر واضح تر از این هم می توان گفت: «جاسوسی واجب است. دروغ گفتن هم واجب است»؟!.

به فرض که نویسندگان جرس خود در جریان کشتار چندین هزار زندانی سیاسی در سال ۱۳۶۷، حضور مستقیم و مسئول نداشته اند، آیا خبر آنرا نیز نشنیده و از آن به این نتیجه گیری نرسیده اند که: "برای حفظ نظام دست یازی به هر جنایتی نیز واجب است"؟!.

امّا، نظریه "حفظ نظام اوجب واجبات است" نظریه ای پویا و سیال و دائم در حال تحول است. این هفته حجّت الاسلام جعفر شجونی، عضو جامعه روحانیت مبارز، در جلسه هفتگی انصار حزب الله - که برای خوانندگان ناشناخته نیستند - فصلی تازه در پویایی این نظریه گشود که می تواند دستکم در رفتار آتی انصار حزب الله - که تاکنون با چماق و قمه و زنجیر و باتوم به انجام وظیفه در تحقق شعار "حفظ نظام اوجب واجبات است" می پرداختند - بگشاید و آنان را تا مرتبه "چیک" های شاه عباس صفوی، که مخالفان او را زنده زنده می خوردند، ارتقاء دهد!

حجّت الاسلام شجونی ضمن تعریف از خود: "خدا می داند ذرّه ای بدجنسی و پدرسوختگی در وجودم نیست" - که حضور در جلسات هفتگی انصار حزب الله خود گویای این ادّعاست و نیازی به وسط کشیدن پای خدا نبوده! - و تأکید بر این که: "نه از رهبری پول می گیرم و نه از احمدی نژاد" با ابتکاری که حتی به عقل خمینی هم نرسیده بود به انصار حزب الله رهنمود می دهد: "نظام را باید با چنگ و دندان نگهداشت"!